

۱۳۹

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۶

خطی

۶۷

۲۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۱۳۴

کتاب نصیح الاشیخ

مؤلف علی محمد طالقانی

مترجم

شماره قفسه ۱۵۹۲۷

۱۵۹۶۷
۲۰۷۱۳۲



کتابخانه مجلس شورای ملی

۱	۱
۲	۱
۳	۸
۴	۴
۵	۳
۶	۵
۷	۶
۸	۸
۹	۷
۱۰	۶
۱۱	۶
۱۲	۱۱
۱۳	۱۱
۱۴	۳۱
۱۵	۵۱
۱۶	۶۱
۱۷	۸۱
۱۸	۷۱
۱۹	۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله
الطيبين الطاهرين أزله مالهدي من
الحق ليلهمه سي على الدين كله ولو كره المشركون
متنزه خیر متفرد منبته اشرف منبت

نور

معادن الكرامة ومما به السلامة قد صفت
نحوه افدة الابرار وثبت اليه ازمته الابصار
وفن الضغائر واطفاء به النوار الف به اخوانا
وفرق به اقربا اغربة الدله واذل به الغزه كلاً
بيان وصمة سان صلى الله عليه وآله
عليه وآله صلى الله عليه وآله ولعنه الله
على اعدائهم اجمعين **اما بعد** اخبرني وليست
بجمال يحازر واختصار در معارف ومواعظ و

که مجد روزگار و فخر امثال نجم فلک رفعت و علای
کوکب سپهر فحامت و زکاء صاحب فهم صبا
و ضمیر صافی و حسن خلق و کرامت نفس و
ممانعت عقل و زانست رانی رای کمال صوری و
مقام معنوی و واجب الرفیع و النسب
المنیع و النفس الکریه و الشیم المرضیه اللوده
الامعی قای سینقلی خان و ام الله اقباله و
اطال الله بقائه بخل کریم و زاده آزاده دودمان

امارت و صدارت و بزرگی فرزند سعادت مند
صدر اعظم عثمانیه و الله و له میرزا آقاخان مرعوم
میر و البسه الله حلل النور ازین بی بضاعت
درخواست اجابه بسوله و ام مجده ساعی
دو سه اوقات در نوشتن آن صرف نمود
و در نهایت ایجاز کلماتی چند بر نگاشتم و پیر
خضر سناشتم که بطلعت آن محافظت
بر رسوم نماید و بر اولت آن ضبط معارف و

علوم فرماید تا در دنیا و آخرت ممتاز و سرافراز
باشد بنده وجوده امید از اهل دانش و ناظران
آن این است که چون اقب بر آلات آن مشغول
شوند در گذرند و چشم اغماض ملاحظت فرمایند و
انا العبد الجانی علی محمد بن سین علی اللہ انالی اللهم
اغفر لی و لوالدی و ارحمهما کما یربی فی صغیرا
واجزئهما بالاحسان احسانا و بالتسبیات غفرنا
ختم ای فرزند مکرم ارشد کن الله تعالی

و اندک بتایید آن و طاعانه و اتبغاره مضایقه
و کلماتی چند که در نصیحت و پندارین پس
بصاعت خواستید که مکاتبه بر کارم بایشان
عرضه دارم اجابت نامول و امثال رسول را
لازم شمردم چه آثار خیر و صلاح و علم و فلاح و
صراحت و حشمت در تو مشاهدت میکنم و این
سعی و مجاهدت تو خود در طلب علوم و ضبط
آداب خضیه و رسوم و جمع خصال محموده و

فعال مردوده آیتی روشن شاید پیداست
چون خداوند جل شانه کوش اصفا با آن سرزند
مرحمت فرموده زبان القای این بنده را نیز و لا
تقوة الا بالله مانع نخواهد بود **مثنوی** این سخن
شیر است در پستان جان بی سخن خوش من
اید روان کز سخن کش بیستم در پنجم صد هزار
گل برویم در چمن حضرت عیسی علی نبینا و آله
و علیه السلام خطیبانی بنی اسرائیل میفرماید لا

غدا

لا تحذرن الجاهل بالحكمة فظلموها ولا تمنعوا
اهلها فظلموهم تو اگر چه بطاهر کم روزگاری و ب
تجرب و یک سپاس از و تعالی دار که بجا
رای پیران بدرجالت تجربت آن استاده چه
آیت و کواهد صادق بر از آنکه در عنفوان جوانی
و هواهای مختلف حادث سن و جمع اسباب
کامرانی معاشرت مشایخ و پیران توانی چون من
بی فائده بی ثمر را اختیار و از دیگر لذات جوانی

برکنار شده بجانب از اقران انسانی محبت در
کنج شسته مراقبت خود کنی امیر مومنین علیه السلام
میفرماید فطوبی لمن لزم بطنه و اكل قوته و اشتغل
بعيب نفسه و بكي على خطيئته فهو من نفسه
فی شغل بالناس عنه فی راحة معصوم علیه
السلام میفرماید طوبی لمن شغل عيب نفسه عن
عيب غيره ثم ان شغوب بامر المومنین علیه السلام
شغل فطوبی لنفس او طنت عقودا را مغلقة

الابواب مخرجی جبابها بدان ای سپرک میوشمند
با سعادت بعد که الله تعالی ببلوغت آن است
که باقتضای حال سخن گفت شود و از مر فایز
مرفعه صا و شود و مر قابل مرتبوی کند اگر نه
مراد ناکرت و اجابت مسلت تو بود که از غلو
مطالعت آن طالت نیابی و فهم هر کس در ادراک
آن مسابقت کیر و بسط مقالات و تطویل سالت
میور بود و از مر در صیانت نقد سخن ناممکن

بودم و لا قوة الا بالله و ليک بقدر ما شارعه و
حاجت شما و خود اقتضای اختیار نمودم و سهولت
ایجاز بر صعوبت اطباء ارجح دیدم و با اختصار
کوشیدم که المیسور لا یسقط بالمعسور چنانچه پس
از آن ملاحظت افتاد که سعی موفور و جهد وافی و
بدل ممت در اخذ ضبط آن و اجر و عطا و جوار
نقط که درین درج کرده ام بکار بردی منینه
اگر خداوند جل شانہ زندگانی دهد بر همه از اوقات

ایام

و ایام در ترتیب کلامی کتابی دیگر و مبلغی ارز
نفایس معلومات و دیگر مقالات صرف داشته
رساتی سازم و متعاقبی دیگر بنام نامی آن سرزند
گرامی پردازم تا عی ط کل ذی حق حق صورت
بند و بدست من ذی از تو ثابت نکرده و بزه
در قیامت نداشته باشم و رساله را بموسوم
بناصح الامین مشتعل و نصیحت و خاتمه نمودم
نصیحت اول در تحصیل معارف و توحید نصیحت دوم

دره که بعضی از نصایح و مواعظ و مولد و یا اصول
الموفق بالرشاد و الصلاح **خاتمه** در کلام جامع
و پند و اندرز **نصیحت اول** در تحصیل معارف باری
تعالی جل شانہ به ان ای سرمد و کائنات تعالی
که امر مومنین سلام الله علیه میفرماید اول این
معرفه و کمال معرفه التصدیق به و کمال التصدیق
توحید پس سرمایه و سرآمد جمیع کارها و پس
وسطان کل امور و ملک خداوند جل شانہ

معرفت خداوند است جل شانہ و او را باید
ستودن عارف بخدای فردا حمد بود
انذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد و توجه و
اقبال با و واعراض از ما بسوای او در هر حال
در هر وقت و در هر زمان در هر مکان و در هر زمان
لا مکان این توجه با و و اعراض عما دونه او پس
معرفت است چه اگر خدای احد را عارف نباشی
توجه و اقبال با که و اعراض از چه خواهی کرد

ظرف معرفت حق تعالی جل شانہ پائی ویدی اسی
وچارہ ویدی ندارد مگر آنکه معرفت بضع و صفت
او و نور او و آیت ازلی او و وصف او پیدا کنی شاه
ولایت سلام الله علیه میفرماید فالظرف قدس
والطلب مردود برح من الوصف الی الوصف
وام الملك فی ملک پس بدان آیت احدیت خداوند
و وصف احدیت او که فی السما احمد و فی الارض محمد
این وجود مبارک خداوند جل شانہ ایسی عظیم

و محبوب تر و شریف تر از صبح خود و نور احدیت
و صف و احدیت خود که حقیقت صفوت موجودات
و خلاصه کمالات خاتم انبیاء پیغمبر من و جمیع
کائنات است در عالم و ملک خود خلق نفرموده
محمد از استی و و اخذ او وصف سلام الله علیه
شعر سلام علی حیران یسے فانہا انغر علی العاق من ان یسما
یا رسول الله شعر گویم بتجی ارم نبردیکان کاست
که خود را بر تو نمی بندم با الویسے و ز را پی

وقتی در خانه قصیده در لغت جیب خدا شد
که خود گفتیم ام بر نگارم شعر روح رسمی ای رسول
خاک رست باو که چه خیال بند و فکر محال است
با کمال است معرفت خداوند جل شانه معرفت آن
نور پاک و ماصدق لولا که آینه سر پادشاه
حضرت کبریائی جل شانه آن بزرگوار در عالم
ظهور و بروز است پس معرفت خداوند جل شانه
معرفت اوست و اطاعت خدا اطاعت اوست

الز

و جیب خدا محبت با او و عداوت با خدا عداوت با او
چنانکه خداوند جل شانه در نامه مجید خود میفرماید
من یطع الرسول فقد اطاع الله و رسول الله صلی الله
علیه و آله میفرمایند من را آنقدر ای حق
و از نوع سخن آیات اخبار و زیارات
بسیار است که از فرط ظهور و شیوع در سر سبک است
متصور ماند زیاده باز نگویم و معرفت آن بزرگوار
صلی الله علیه و آله که معرفت خداست را با او

ندارد و خبر معرفت وصی خلیفه بلا فصل او میر
مومنین سلام الله علیه و بدان چنانچه علم را می
نموان یافت مگر آنکه باب مینه باز یابی که او
شاه ولایت سلام الله علیه باشد و دیگر اصحاب
او علیهم السلام الی آنچه عجل الله فرجه و معرفت
نیز معرفت خداوند است جل شانیه چنانکه بدینی
خود نامطلق است و میفرماید خطابا لاصحابه علیه
و علیهم السلام ان معرفتی بالتورانیة معرفة الله و

طاهر می صایه و ولایه و باطنی غیب لایدرک
پس از آن معرفت سائر اسماء هدیه سلام الله
علیهم که اسماء حسنی و کلمات علیای خدا هستند
در حکم همین معارف چنانکه در تحقیق مباحث میجو
و اشهد انهم فی علم الله و طاعته کما حدیث الله
علیه و الله و خداوند جل شانیه در نامه کریم خود فرما
و منه الاسماء الحسنی فدعوه بها و ذوالذین یحیدون
فی اسماء بطون صحف و متون کتب میشود و است

حاجت زیادت بیان ندارد پس دانستی افزون
ادام آتد بر کائنات العالی که راه معرفت عباد
خداوند منحصر است بمعرفت و اطاعت انجمن علیهم السلام
و ایمان بسبی ببادعانا الیه که در عید یکه بخوان
و بدی است که مامد عو با طاعت آن بزرگواران
علیهم السلام سیم و السلام مرده است نور خدا
و ظهور خداست و مسح کن در ملک خدا پس
تصرفی جز با مراد و تنهی او نیست بل هم عباد مکرمون

لا یستقونہ بالقول هم با مره یعلمون شعر ما فی
الدیار سواه لا یسفر و مواجعی و الخ و العلوات
و کما ورد فی الذلایری فیما نور الانوار که لا صوت الا
اما طریق معرفت ما بانجمن علیهم السلام را می چاره ندارد
جز معرفت بعلما می بانی و فقها و مجتهدین و حکمای
صمدانی که با سوره حسنه و لکم فی رسول الله استو چنه
حرکت و شعی میفرماند و استقصای طاعات و
عبادات فرموده اند و موفق و مسدد با کتساب

علوم و انشراح صدور و انشراق انوار تجلیات
و فیوضات از جانب امام عصر عجل الله فرجه قائم
الاول صلوات الله علیه و آله مستند باید یا خود عالم
چنین بود یا تقلید چنان علما نمود و خود را بآن
امراض و اعراض نفوس متصل داشت تا معرفت
حاصل نمود و مقامی پیدا کرد معصوم علیه السلام
میفرماید اناس ثلثه عالم و متعلم و الباقی
غمار و فی بنی آخره و الباقی میجر رعا ع مراد یعنی

شعیت که وقتی در قصیده اندر بخت شاه ویلا
عید السلام گفته ام **شعر** گزینی استی اسکندر و رجم
نشدی باری آینه اسکندر انکشتی جم باش
سایه پیری رو و آنگاه امیری شو استاد معلم باش
معلم باش درین معنی مقام غالب اهل سکوت
اشارت و نحسی است خواه حافظ علیه الرحمة
شعر من بس منزل عقیای بخود بردم راه
اس مرحله با مرغ سلیمان کردم همو گوید **شعر**

قطع این مرحله بی سسری خضر کن ظلمات
بر سر از خط کرامی مولوی کوید **شعر** می کشد
نفس را بخر فل پر دامن آن نفس کش را سخت گیر
ممو کوید **شعر** گفت پنجه بر عی را کی عی شیر حق
پهلوان دلی لیک بر شیری کن غم تمید اند
در سایه نخل امید اندر او سایه آن عاقلی کش
نیار و بر دوازده ناخته جیدی در صدر این کلام
نوشتم در ذیل آن نیز دو خبر از رسول و صلی

الله علیها ارحم که مبد و معاود فاتحه و خانه مخوم بخیر
بود اما خبر جناب سالت تاب صلی الله علیه و آله
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة حدیث
دیگر که جناب امیر مومنین علیه السلام در خطبه میفرمایند
ان کل ما موم امام است ضعیفی نوره چند امله بخوانم
زمانم قلم از دست می رود و در ری چند از اجا
منظوم و منبج شود که قسطه گوش می شنود و کتبه
دوش از باب عبادت های پر عبادت

زینهار استماع این محال از امیالات نگذار می و
از آن در دل نمی که وقتی نداشت بر می غصه خور
و سودی کند پس ای سر سعادتند موشیاری که
بمیداده برت اگر محض نیستی تقلد باشی از پی
مجتهدین و فقهای عسری ملت بیضا اقمی و در سال
و سنن و آداب و اصل و منزع خود را تابع و دار
و ناظر بآنان باشی و بر اثر و قهای ایشان خود
العمل بالعمل بروی که سر پایی جودت حکایات

در قول و عمل نماید چه اطاعت علمای غریب و مجتهدین
و قهای ملت چون اطاعت خداوند جل شانه
بلکه اطاعت بدین نظر اطاعت خداوند جل شانه
معصوم علیه السلام میفرماید انظر و انظر و انظر
منکم قدر روی حدیثنا و عرف احکامنا فاجعلوه
حاکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم حکمنا و
لم یقبل منه فاما بحکم الله استخف و عینار و اولی
عینار او علی الله و هو علی حد الشکر پس

بدان ای فسر زنده گشته داناید که الله تعالی
که اطاعت این علمای بانی مدد و حکامی صمد
مویده توفیقات سبحانی بر همه احاد و افسه اورعیا
لازم و مستحکم است اکنون بخشی که بر جاست طریق
شناسائی آنست **شعر** ای بسا ایس آدم
رو که مست پس بهرستی شاید داود مست
طایفه و طبقه یقولون باید یا حق و لیک ای پر
و قهق الله با بغار مرصاه شناسحق این مردم

ز دیک من از همه کار ستم است جل و عجبیت را
میگویند از و تحمل ستیتم را قاید خود کن تشخیص عالم
بجای و عابد از عاشق بر از فاجسه و معرض دنیا
مستون بیار بر روی شعوری پد است آنکه هر خطه حکمت
بکار برود و دل بیاند و سخن دنیا نمویده و تسلط با اهل دنیا
نمزد و سواره شغال بکلمات آخرت کند ستور
و منحنی نیست تا آنکه برخلاف این حملت قال الله تعالی
عل استوی الذین یعلمون الذین لا یعلمون قال تعالی

ما يستوى العمى البصير ولا الظلمات ولا النور ولا
الظل ولا الحرور وما يستوى الأحياء ولا الأموات الله
يسمع مرثيا وما انت بسمع من في القبر و قال
تبارك وتعالى افر كان مؤمنا كبريا فاستأستون
قال تبارك وتعالى ضرب الله مثلا رجلا فيه شركا
متشاكسون رجلا سما رجل بل يسيو ان مثلا الحمد لله
بل انهم لا يعلمون قال تبارك وتعالى افر من
كنا على وجه ابي من شي سويما على صراط مستقيم

وقال تبارك وتعالى لا تسوي اصحاب النار اصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الغارون قال تبارك وتعالى
ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شي من رزقا
رزقا حسنا فونفق سرا وجه اهل بيتون الحمد لله بل
انهم لا يعلمون قال تبارك وتعالى ضرب الله مثلا
رجلين احدهما اكرم لا يقدر على شي وسوكل على مولا
اينما وجهه لايات بخير بل يستوي هو ومن يامر بالعدل
وهو على صراط مستقيم بالجمله سح امرى منى نيت

حق خدای خدا که با غایت خدا در کمال ظهور است ^{شعر}
علم الحق واضح گردید و آری القلوب عن الحق محض
و لقد عجت لملك و بقاء موجود و لقد عجت لمن
ایکسیر او ملک الله اگر صاحب شعوری خود را می بیند
و بی غرض نظر نماید و طریق جاسی بگذارد و میداند
عالم صد و دقیقه مؤید از اقام عصر عجل الله فرجه کیست
و عادل کدام و راست گو که و ندیس چه در صورت
اگر کسی کاغذی کرد و در جاسی ماند و ما عینا الا الهلا غ

البیس ^{شعر} رفتند نور و سک عو عو کند هر کسی
بر قدرت خودی ند ما اصابت سریته فتنک
پس از معرفت بدین صفت و وصف باز است طریق
عبادت و بندگی حق مستوح و بر هر فعل شری از نیک
و بد مختار پس ثواب و عقاب بر جای خود و قرب و بعد
از حق معلوم و طاعت و عصیان شخص شخص و عابد
و عاصی پیدا چون این جمله بدستی علم انصب العین
خود نمایی که العلم تیف بالعلم ان اجاب و الافار تحل

شعر چو علم آموختی از عرض آنکه ترس کاغذ شب
چو دزدی با چراغ آید کزیده تر بود کالا ایس رانیز
معرفت بوحانیت و اقرار با حدیث است و ثبات
معرفت بر ریاضات و مجاهدات یعنی عبادت و عمل و
ارتکاب با و امر و اجتناب از مناسبت آنکه ترک غذا
و ربانی شوی گوشه غاری گیری بلکه اجازت ترا که
مزا کولی بقدر ضرورت بخوری و هر مشروب مسرور
بیاشامی هر طوبس کسوت کنی بدیناله موافق نفس اماره

بالنویستی ریاضت و جهاد بزرگ ترک اغراض دنیویست
و از پی مہیات شرعی زرقش چون نفس بدین روش و خوی
و مشغولت گرفت و روی کرد پوستانه مندر حق جل و
و دنبال طاعات و عبادات و با حق باشی و قادر بزرگ
مناسبتی بالمره شوی نفس را بر خود چسبیده سازی پس در کسب
معارف خاصه و در دیگر کارها استعانت از خداوند جل
شانه بخواه و تشنگی بجا آید باشی مرکز خاطر خویش
بدار که با مرحق مرتکب از منی او محتجب باشی و از آنچه جز

رضای اوست بر سیزی آنچه خواستی کشته از خیر دنیا و
 آخرت این کلمات بیرون ^{تو را} آسمی آورد و یکس برای
 مذکرت آن خاطر پاک و ضمیر صافی نیز اشارتی کنم و بگو
 از نصیاح و مواظبات تو باز شمارم تا ایراد بر خود وارد
 نسازم و ترا نیز خشن فرو نگذاشته باشم و لا قوه الا بالله
 العلی العظیم **نصیحت دوم** بدان ای پسر ابد
 بقا که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید اول
 ماهیانی غنه در پی المراء ای فرزند نخت عیشتی که با تو

تو دارم این است که از سر که در سر جا و محاسب بوی مجاہد
 و مرا شنیدی مجاہبت کن و خاموش شو صمت و سکوت را
 فوری عظم و فیضی حسین شمار و با سچکس این سم مقرر ما
 که پنج بسیار و مارت پدیدار و محتب جد وارد مردم را
 بختار بی بویت بد از خود مرغان و مکریران که تنها مانده
 و ید الله فی الجماعه عذر کنایه مکاران پذیر که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله میفرماید قبل العذر من کل
 متصل صادقان او کا و بالم نسل شاعنی نخستی دین

حدیث شریفانیت کن و مقدار پذیرفتن معاذیر مرد
بدان چون عذر پذیرفتی نام او را خاصه در حضور او بگو
و اگر در غیابش نیز بگوئی وصفی شایسته باشد **مصرع**
با ای سپر که پر شوی پند کوشش کن تا بتوانی از کما و
و صغیره دوری کن چه اگر طبع کینه خسر و خو گرفت از
از کردار بزرگ بدختر است از کند شاعر عرب گوید **مصرع**
و معظم النار من مستصغر الشرر نفوذ باشد اگر از حرب
شیطان شوی از فو ضات راه پدی از راهی با سواد

مکذرا عمل بدی از تو ظاهر و سمر شود و معروف بگردار یا
نکته بد شوی آن کار در پرده کن که در نظر خلق توانی
کرد و آن در غیاب مردم گوئی که در حضور بتوانی گفت
در معوج و ذم مردم چندان مبالغت ننمای که عیبهای
در سخن نماند و بیم و امید مردم مرتفع شود و بقدر
مرکز میسر آن مدارات بگذارد که نه بوی تسلق
از آن آید نه گمان خسیره در آن رود و خود را ببلغو
کفایت بسیار خور و بسیار خفتن سمر سازد

عادت مده مزاج اگر کنی لطیف و اندک کن که از عدا
مومنین خارج نشوی چه معصوم علیه السلام میفرماید
با من مومن الاوفیه و عابیه مزاج بسیار خوشنمای
چهره کن مکن ادای حقوق پدر و مادر و ارحام بهر آن
و بندگی و اطاعت اقامت دار و در محلات طلب
مغفرت کن خیرات و مبرات بنام ایشان بفرست
بمذول اگر که استیمن تو در دوست آنان کوتاه است
اگر اموال اسباب کرد و کرد برای تو بخت اند

کاری مکن که حقوق ابوی را به حقوق بدل نمائی و آری که
ادای حقوق معیسی که پدران و جانیند و طبعی امرا
انسانی پاس آنان بقدر اندازه روح بحسد بر پا
ابوی عزیت دارد ای سپر مومنین در تبه روح از خیر
اجساد شناس و نظر بر کلام بزرگان بکشای تا چنانکه
بر ظاهر عبارات واقف شوی بر غیب آن نیز نظر توان
باشد **مصرع** فان لم یستحق الثواب بالاعمال
جوار و همسایگان بجا که گفت اندام عاقل و لوجا

مر که حق ثابت بر تو دازد منظور بفرستد مکرر از لفظ
مستحسن آن یگونی مردم را در حق خویش فراموشی را
شکر انعام مغفرت و انعام بر زبان آن که من لم یشرک
الکاس لم یشرک الله ابوی غایب را چون اضنی شتی
در اندیشه استرضای ابوی حقیقتی خود باشد حق
برادران نبی را رعایت فرماستند از خیر مردم
فقر ریش آشیاب نما با فقر اعطوفت و رافق
کن و بدیشان عطف و روف بخش از محالست با

با فقیران مردم کس حاکم ننگ در معصوم علیه السلام
میفرماید اللهم حبیبی صلی الله علیه و آله و سلم
الصبر ای سر تو شمع دجده کن تا نظر تو بر وطن
و عمق آشیاب باز شود و ناظر بوضع باشی شخص اگر
سجده بینی و ناظر بصلای و اعمال من باشد ترا
سودمند تراست که علی الدوام در حضور باشم
غافل باشی که چه میگویم و چه می شنوی چون
دینا و اهل دنیا باشد شمع من روی تو دازد از اندر

منای خون اهل آخرت باش که اگر قدمی گنجد
و قدم اقبال منای که و من جابجاست غم
آهنگها تلاوت نامه خداوند تعالی با ستماری
کن که هر چه خواست در آن بیاید سر روزگار
خزوی در خبر و اوست و چنانکه خداوند جل
خود فرموده با تریل و رویت و تعقیب و ارمیق
و باطن آن بجزیره بر سه اعتبار و دوستان
آنان بچند چیز حاصلت بذل نفس و بذل مال

و صدق گفتار و خطراز و امانت و پاس و فایز
و عدو حسن معاشرت و عدم مخالفت در امور سر
و مراقبت دوستان و دوری و مضایق و
رعایت در غذا خوردن و رفاقت و همراهی در سفر
کردن و گذشت در اختلافات معاملات و محاسبات
چرا که تو با دوست خود در مخالفت آن کنی که او کند
چون او باشد او حقیق خود را معروف داشت
توجه کن تا چون او باشد پست ترین خیزد

تو بادوستان که نشان مال باشد دلمان نزدیک
اهل زمانه ما امر بر خلافت بذات از کارهای
خیر نداشته باش که چرا ز کوه دادم یا اتفاق کرد
یا بذل خویش بیکانه و خویش نمودم و چرا
سیچکس آن امر بجای نیامد که مس بجای آوردم
که نیکولی امر نیست ثابت از کوثر حضرت ملک خدای
تعالی جل شانہ بیرون رود و ترس و وقت باشد
بهره دهد بدان ای پسر چاکه نظر تو در دوستان

و انبار دنیا با ختبار است اهل دل این خبر در
اختبار تو باشد واقف باش که خاطر اهل نظر را
منصرف از تربیت خود بجرکات ناپسند نفرمالی
دل کف دریدای بجای صلان در حضور
حضرت صاحب دلان اتقوا فراتس المؤمن فانه
نیظر نورانه اگر کسی با بامت و صدق نیت
از نمودن اختیار کردی تمام بهوش تمام خود را
با و بازده تا او تمام معلوم و معارف خود تو با

دید مشرق در این امر خاصه و در همه امور عموماً
صاحب لواهی شفاعت کبری خباب سید شهدا
سلام الله علیه با حضرت کبریا میت که بار بار از
اهل منابر و اکابر شنید و جمیع تحفیل مراتب علوم
و رسوم و رجب درجات قوت عامل و فاعل و ضعف
و شدت جبهه قبولت قل کل عمل عیسی شاکسته
اگر قدر این نصائح که بر تو خواندم ندانی یا عمل ندانی
ن توانی و در شمار قبول نیاری چندان غم نیست آیند

آیندگان آیند نظر در آن کنند و اثر خود بجای باشد
و دانند که قائل عینی جامع و مقل اس کلمات را
چه صدق نیست و حسرت جان ما تو بوده حق او بداد
و قد اثناسند و بجای آرند و کل کلام مع صاحب مقام
عبدا کریم سیل فائزانه عمر دل قوی دار که
بنیاد بقا محکم از دست ای پسر تو شوند با سعادت
مردم را قبل از شناسختن احرام فرمای تا بعد از
شناسائی بحالت نبری حسن عقیدت ایشان

توزیادت شود کبر و نخوت و خیال هرگز در دماغ جا
مده کبریا بی روی قامت حضرت کبریا بی جلالت
اگر بود و روزی اقبال کند زیهار که غرور آن انیس
که بزودی از مقام بلند خود پست شوی که بروز کار خود
تجرب و مشاهدت کرده ام بسیاری از کار را
غرور موجب قوت را مور شد و از قصور بگوشدند
روز کار سلطنت و استیلا یان بزودی سپری
شد علم و بر داری در کارهای سخت و مصاعب

بکار برو حتمال متاع کن صبور علی پر
الزمان صلیب علم نیک و وصف ستوده است
سعی جد کن تا در زمره حلیمان باشی که گفته اند که
الحلیم ان یکن بسیا برهان الدین شیخ ابوالحسن
اندلسی که از بزرگان علم صناعت و فلسفه است
در کتاب تذویر الذنب خود دو شعر نیکو در ستایش
علم و صبر خویش گوید و احلم الافی اموریه
یری العقل فیما احکم ضربا من اجل صبر حتی

بحسب الدمرانی الا حط منه الجور فی صورۃ العبد
غیظ و خشم در غیر موقع چه بسیار ناپسندیده است
بلکه هر کار و هر چیز که بجای ننگام نباشد ناپسند
مگر عشق آنهم با اعتقاد ادیب صابر که میگوید گویند
که هر چیز بننگام بود خوش ای عشق چه چیز که
خوشی در همه ننگام اگر بجای عشق محبت افتاد
بود من نیز بدین عقیدت بودم نخستی در اخبار و
احادیث و آیات بندش تا فوق این دو لفظ بیاید

با بجا خشم خوار باش و کلم غیظ نمای نهار تا وقت
غیظ و خشم از جای کنده نشوی آن گوی و آن کنی
که چون بجای ازانی تدارک کار کرده و سخن بسته را بخوا
کرد زود خشم باش خاصه با دوستان شفق و
خشم کردنی و دازدن گذر و چون کشتی مسافت
در صلح کن تا در قیامت پیش روی او در بهشت روی
عذر کنایه کرده خود بخواد و اعتراف بتقصیر کن که چرخ
تبر عذری هست از شوق و اعتراف بتقصیر نیست

پاس دستان قدیم بیشتر منظور دار که کلمه اخیر
الاخوان قدیمها چون نیست خیر کردی تا خیر پیدا
که خیر البر عاجله خانوادهای قدیم را محترم بدار که
باستخوانهای پوسیده و آبا و اسلاف مفاخرت
منها نفس کریم را نایه شرافت دان عظم کریم را
از نفسی من قبول با انا و الیس نفسی من قبول
کالابی و نیز شاه ولایت سلام الله علیه میفرماید
انما ابن انا اگر تامل کنی یک عالم معنی برین

و دو کلمه یا بی سابقا اشارتی رفت که بغیب کلام
بزرگان نظر بدار کن که در باطن هر قشری نبی است
دل مرز و که شکافی آفتابش در میان نبی
فخرو موجب بودن مرضی است نامرضی اگر باری افتاد
کنی بنیر و شرف و کرامت نفس خویش کن که
شرافت علم و عالم نفس کریم راست با سباب
دینا و لباس جامه برتری یکس مجوی خود پسند
و موجب بهائش که روزگاری صفات جامه را

بدن خود عزت و شرف ده که گفته اند مری که
صبح جامه نذر و با اتفاق بهتر جامه که در پیش
مردنیت صبح وقت نظر از خدا و اولیا خدا
مکیر و اتصال خود را با انصاف مبدل نماید اگر نفس را
بالور بر تو امارت و سلطنت یابد و ترا بسکری باز
دارد بارے چنان کن که خستگی بر آن قوف
باشد چه اگر رعایت این مقام کنی چنان باشد که
مکرده باشی خداوند پستار جل شانیه پرده را اندر و

پرده دار باش پرده در میانش کنایه مردم را در آن
بازگویی شوخ کس را بملاطفت در خلوت بازگویی
اگر دیدی سر تسلیم نثار و در گذر راه دیگر که گریخت
پذیرفت مکر آنرا که تجربه معلوم کرده باشی که
مکر آن عیوب خود را دوست دارند و دوست
صادق خود شمارند و یا موافق اند این مردم خود
نادار و کم است الا آنکه خود این دعوی را وقتی جوانی
کرده ام و اکنون که موسی قیری شیرین کند

نیز بدین عقیده تم و لا قوه الا بالله نصیحت در علمای
چه معصوم علیه السلام میفرماید النصیحة فی اللاتعیر
مصاحبت اختیار اختیار کن تا از شر ارباب
در میان سخن مکرر سخن مگوی که گفته اند هیچکس عمر را
بجیل خود نکند مگر آنکس که کلام کسی تمام نماند آنگاه
کلامی کند غر قاعت ابدل طمع و سوال بدل
مکن حضرت امیر مومنین سلام الله علیه میفرماید^{الطبع}
مرض و السؤال نزع و الحرامان موت بدان

ای پسر شو شمن دار شد که الله تعالی آنچه حرف خیر و ذکر
خیر است راجع بحق سبحانه و تعالی است چه خود
جل شانه میفرماید ما اصحابک من سنه فی الله و برحق
همه خیرات الله می سلام الله علیه جمیع
می باشند چنانکه در جامعه شریفه مبارکه میخوانند
ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و صلوه و معده
و ما واه الی آخر خبر دیگر که معصوم علیه السلام میفرماید
نحن اصل کل خیر و من فرو عما کل بر و اعدائنا

اصل کل شرو من فرو عجم کل فاشه و هر چه از خیرات
و علوم تصور کنی در سخنان آنم علیهم السلام یا خیرات
در خیر است یا اشارت بخیر یا استخراج هر علم و
خیری از آن میتوان کرد چه و فیه بیان کل شی
پس اگر خیر تو میگویم بهوش باش که قائل گیتی و جوع
خیرات بجا اگر مجاهدت کنی و خود را متصل بآن
معادن حکمت و منابع خیرات نمودی میدانی
من از خود نیس که کم و چیز بدیع ناکفته نابود

نیارود و اتم نهایت معلومی چند از عالمی چند خدا
نموده بر تو بذل نمودم بدان ای سپر عاقل و متداعن که الله
که خداوند جل شانه هر چه در ملک خود خلق کرده همه
بجای خود خوب و حکمت باله و رت است را نیز بد که
چون چرا کنی آیه مبارکه قل کل من عند الله بر این معنی
نازل است اگر مطابقت و جمع در میان کون و جودی
کون شرعی در موردی خواهی شلی آرم تا بدانی بخل و
حرص و صفت نمونه اند اگر آزاد عدم بند ریغای الله

و این یک را در تحصیل علوم و معارف بکاربری
بجایگاه خود بشمار و کونا ممدوح باشند پس چنانکه
ترازید در تکیه چون چرا کردن در شرع نیز شاید
مصع بی ادب محروم ماند از لطف رب اگر آگاهی این
مراتب مرا صعب دارد فامضو احیت نومرون
ای پیرو فتک الله تعالی جو دو سماحت بامردم
فرمائی اما آنگونه که خداوند کریم خطاب با رسول صلی الله
علیه و آله مفرماید خیرج باندازه دخل کن یا فر

نشوی خاصه درین مانه که زمام ایام بکف تمام نمائس
و طعام خلق افتاده **مصع** و نهاده عاده الدنیا و شیمتها
و ایام مرا روزگار بتاخیر انداخت **مصع** حسیاری و نه
الا و عاده النفل اجازت قرض نداری چنانکه اجازت
و خیره هم نداری که در شمار الدین بکینون الدنیا
و الفضة باشی عفاف را شیمت خود کن شرم و حیا را
مراقب باش و ملکه بنای صله ارحام بسیار
بجای آرزوگان و مشایخ را محترم مدار بخصوص اگر

ارحام باشند نام مردم بگوئی یاد کن باقیاب
مردم را محوان مرچه اتفاق کنی در پرده کن که صدقه
السر تظنی غضب الرحمن چون دای اظهار کن منت
مگذار که آقا آسمان من هر که بتویدی کند فراموش
کن باز بگوئی در دل گیر که قلب از او پر کنی و عاقبت
ترا بلول کند و دشمن دارد بهر که نیکی کنی فراموش
کن زاری اگر با تو گویند آزار نیز فراموش کن اگر مشاوت
با تو کنند نموتن باشن مرچه صلاح و

و خیر است باز بگوئی از اگر کوئی با صدیق محرب نمید
گوی بایار سنجیده غیر متحس از در میان یار و اگر
این و محرب است از دل مرچه داری بوسپار دی
معنی سنائی را چند شعر بدیت **شوی** آن شنیده
که گفت و مسازی با قرینی از آن خود رازی گفت
این از نامگوئی باز گفت من کی شنیده ام ز تو
شرری بود که نموا پر مرد از تو زاد آن مان و من
مرد دوست محرم بود باز و نیاز پیش محرم نه

باید راز پیش نامحرمان بناید و راز محرم چو بشنود
شاید در وسیل وزیر کی خفته سخن گفته به که گفته
راز پیش عاقلان کشای دل خود جز بملل دل
آن بینی که تخم نام کل نماید هیچ ظالم دل کم
ز خاکی که خاک نعمت ساز از رستان نفقه دارد
چون موادست عدل کشاید راز و دل مرد و خاک
بنماید تا نرسند کوهی از مرچه باز پرسند و ندانی
بگویند انهم و چون ندانند عار از پرسیدن مدار

یا

بسیح کس امید دارد جز بخدای تعالی جل شانه بیم از
سیح چیز دارد جز از گناه خود در مصائب صابر
باش نه جزوع جناب شاه ولایت سلام الله علیه
کلامی در مصیبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
میفرماید که جهان چنان سخن است و رثا و نیا کسی
بستر این از حد را بجا و بقایست کرده و نمی
و با آن سیح در عالم مقدر برابر می کند و الله
ان الصبر بحمل الامنک و ان الخیر فی سیح الا علیک

در حق همه حلق آن خواه که در حق خود خواسته
پای خارف دنیا که پائیده نیت نفس پائیده
خود را زبون سازد برای مال که مال ندارد با کس
نزاع مکن و عرض خود مبرو اگر نتوانی باری با
اقوام و ارحام مکن و اگر نتوانی باری با
برادران صلبی و بطنی خود مکن مگو که این
کار اگر بد است او چسرا با من کرده خوبی تو در
کرد خوبی دیگر می نیت چنانکه بهی شخصی او گیری

غرامت نگذنی در کار خود کن که هیچ کس در کار تو فکر
نکند مگر او یای خدا که همواره نظر و توجه
باری با استعداد است و فیض شامل و تمتع
خود استقصای مردانی میفرماید و بعبارة
مراتب بر حسب قابلیت خود میرساند با تو
دشمنی قلبی بلکه لسانی با کس مکن و اگر نتوانی باری
مستور دار و اگر غلبه بدشمنان دنیای خواهی
اگر چه این کار صفت منافقانست غایب با طفر

نیایی مکر با طهارت دوستی لیک ازین حالت برکنار
باش که ایچله ترک ایچله عمر شریف اصف
خصومت دنیایی و دیگر کارهای بیوده مکر که ترک
نذار و شب بیدار باش یعنی در لث آخر شب چه
برای خطبیه و کار دنیا باشد چه در علم
طب الهی که حکمت اعلیٰ رسالت باشد بر سر
ارد و اوقات خواب سنگام فخر و قبل از آنست و خود
ساعات ساعتی قبل از طهر و من کلامی از کتاب

مستطاب حقایق الطب تیمار بسیل نقل شایده ارم
و تبرکات بر نگارم ما هذا نصه و اعلم ان افضل اوقات
النوم سوية قبل الزوال فان فيها سلطان الحرارة
على الظاهر فاذا نام الانسان في ذلك الوقت بوجوه
الحرارة الى الباطن لم يبرد الظاهر لمكان حسنة الهواء
المختلقة عنهما ولا سيما الباطن في ذلك الوقت
بارد فاذا استجنت الحرارة الغريزية صلح الباطن
وفي ذلك الوقت يكون الظاهر ساخا بنحوته

الموافقا ذاك الحرارة الغريزية ايضا متوجهة
الى الظاهر جف الظاهر وذل لا اجتماع الحرارةين في
الباطن كل البرد فاحث ضعفا قويا وكثر رطوبة الباطن
مع البرودة فاورث امراضا باردة باطنية
كالنسيان ضعف القلب وزيادة البلغم وما يضر
عليه الا ترى ان اهل البسلا والحرارة البرد شبيها
وارطبه ولذا يحتاجون الى التسخين الشديد وكما
التمر والابازير والافاويه وامثالها وغالب امراضهم

امراض باردة رطبة فقد روى في سبل اعرابي رسول الله
صلى الله عليه وآله عن سبب نسيانه العارض عليه
فقال صلى الله عليه وآله لعلي اعدت لك القالة
فتركتها قال نعم فقال صلى الله عليه وآله فغير رجوع
ايك خطبك ان شاء الله فاذا نام الانسان في
ذلك الوقت اعدل الظاهر بما ياحدى الحرارةين
الساخن للاستجمان والحرارة الغريزية ودفع البرودة
والرطوبة ولذا استحب النوم فيه قد يروى في النوم

يسمى القيسار يعني زيادة القيل كما روى عن النبي
صلى الله عليه وآله فعليه ذلك اردا وقت النوم
آخر الليل اي من الطلوعين فان سلطان البرودة في
الظلمة يكون الحرارة واليبوسة في الباطن فاذا
نام الانسان في ذلك الوقت يضعف ظاهر البدن
باجتماع البرودتين وباطن البدن باجتماع الحاريتين
ولذا وجب القيام للصلاة واستحب ترك النوم
منها وانه النوم يسمى بالصلوة وهو نوم العبد في حدة

في نفسه امراضا في الظاهر والباطن فيخى البدن
وتغيره ويضد طعم الغم ويصح العين ويصح الوجه ويغير
حرارة الجوف والخفقان وتهيج الآفاق وعن الصادق
عليه السلام شوم يحرم الرزق ويصفر اللون وعليه
السلام نومة الغداة شوم تطرد الرزق ويصفر اللون
وتتجعد وتغيره وهي ثم كل شوم واما النوم في
صدر النهار الى اخره الى ان قال امتافاضاته ناقلا
رواية الرضا عليه السلام ان النوم سلطان الدمار

وهو قوام الجسد وقوته فاذا اردت النوم فليكن
اضطجاعك او لا على اليمين ثم انقلب على الايسر
كذلك فقم من مضطجعتك على شئت كما بدأت عند
نومك وعود نفسك القعود من الليل ساعتين
انجبر بالجسد ولذا جعل الليل كمناسبت في فطرة
كل انسان حيوان المدونة وتكون تعرض الروح
عن الظاهر بالطبع اذا كانت لا تحسن شيئا ولا تقدر
على عمل فالليل وقت نوم الطبع وسر وضعه

الاعضاء عن التعب وعن المجتهد والحركة وراحة
الاعصاب فاذا كان تعبها عن الحرارة فتكون راحتها
بالبرودة فاحتيج الى برودة الليل وبرودة ورطوبة
اعراض الروح حتى تستد الاعضاء وتكمن وتغيب
البدن ولكن في آخر الليل تغلب البرودة والرطوبة
في الهواء فيفسد البدن فالحسن النوم في اول الليل حتى
تقوم في اخره وتتوجه روحه الى ظاهره فلا يخل ذلك
بوزن العام في اخر الليل الصبح في البدن كما روي

عن أبي عبد الله عليه السلام عليكم بصلوة الليل فانها
تنبئكم وداب الصالحين قبلكم ومطهارة الداء
عن اجسادكم وعن امر المؤمنين عليه السلام قيام
الليل مصحح البدن رضا الرب الخبر وعن أبي
عبد الله عليه السلام صلوة الليل تحسن الوجه وتنبئ
بالهم وتحبب البصر وفي رواية تطيب الروح
وانما ذلك ان رودة ورطوبة الليل اذا غلبا
والروح معرضة تغير طاهر الجسد وتغير الوجه وتصح

العين وتصح اما قواميل الرطوبات اليها والى النعم
وميتة الدماغ الصامس الرطوبات وانما ذلك ان
النهار كلما صعد صار الطف وفي بدو الصعود يكون
اعطى وارطب واشد لزوجة لبسته ولذا تقوم النخلة
اللطيفة القوية بحسرة فوق الغليظة لبسته فاذا
كان الانسان جالس او قاعدا اتصلت النخلة وتصل
الى الدماغ بعد لطافتها وغلبت الحرارة فيها فاذا وضع
الانسان اسه على الارض لم تحسج النخلة الى الصعود

والتاسيل بكتافهما الى الدماغ كما لما يجاري في
الدماغ من الرطوبات لذلك تجد شخص استلقا
تلقا في الراس وكسلا في الاعضاء لا تترجأ
الاعصاب تلك الرطوبات فاذا طال الاستلقاء
طال سبيل الانجرة الى الدماغ فمتى واورث
كسلا وجرت تلك الرطوبات الى الفم وغيره والى
التي والى العين والوجه وهذا الذي اشار اليه
ابو عبد الله عليه السلام ليس من عجب الا يوقظ

في كل نيل مرة او مرتين او مرارا فان قام والا
فجاء الشيطان فبال في اذنه ولا ترى احدا منه اذا
قام ولم يكن ذلك منه قام وموتخيه مثل كسلا
استى وذلك الشيطان هو شيطان الليل سبي لربها
كما روى عن ابي جعفر عليه السلام وهو الذي ينجع
الانسان كلما تئبه ويقول لم يان لك حتى تطلع الفجر
ثم يقول في اذنه ويصع ذنبه فخر او يصيح وهو
الذي ياجي الانسان في نومه بلا يكره ليخرن

الذين آمنوا ليس بضارهم شيئا الا باذن الله وعدم
قيام الليل يصير من جهة المعاصي الموجبة للرطوبة
واذا قيدت الانسان فزوبه كثر عليه الرطوبة
وضعت حرارة الغريزة فلم تقيم آخر الليل كما شئ
رجل ابي امير المؤمنين عليه السلام فقال عليه
انت رجل قد قيدت ذنوبك وروى كثرة النوم
بالليل تدع الرجل فقير اليوم القسيم وروى لاسر
بعد عناء الاخرة الا لاهل رجبين مقصدا او مسافرا

وعن ابا قر عليه السلام النوم اول النهار خرق القلعة
نعمته والنوم بعد العصر حرق النوم من العاصي بحرق الرق
وروى اياك والنوم من جسدك الليل والفجر بالحكمة بحمد
النوم في اول الليل لاصلاح البدن يديم في آخر الليل
كما عرفت اما اقسام النوم اثنان انتهى واما اقول ان
شئت الاطلاع على كلامه دام افادته اريد من
هذا الخبر ارجع الى كسبه الشريفة فانها كسبه شتى في
غالب العلوم والسلام وموسد للرشاد والصلاح

و اگر بیدار باشی بجای آوردن چند رکعت نماز ترا چه
زبان سازد و اگر کار دنیا داشته باشی باری حق
شب بجای آر که هم کار خود کرده و هم متابعت او یا
و حفظ دیگر منافع کرده باشی **صبح** بیدار باش تا زود
عمر رفوس سکوت و خاموشی بیکو و صفی است
بدان خوی کن غالب شهر و اگر واقف باشی زبان
نیهای است زبان خود را در گفتار تابع قلب خویش
فرما کثرت کلام صفت بدی آن دروغ خویش را

عادت مده که عاقبت حشیم دارد و ترا بهالک
اندازد چون عده نمودی اگر چه با طفل و کودک کان
باشد و فاما و اگر قاف و بوفای و عده نباشی اول
خود را مبتلای بدان قرض مدار که رسول صلی الله
علیه و آله میفرماید العدة دین اگر قرض کردنی و
ممکن شدی تعاهد و تأخیر در ادای آن جایز ندان
و سنده مطالبت نماید آگاه خجالت و کبر بر روی این
جماعت ادای من را بیض خداوندی جل شانه

پس ادای یکی از منہ ایض کہ نماز است قبل از آنکہ
مناوی حق گوید قوما اے یزاکم التی اوقدتو باؤ
ظہورکم فاطفون یا بصلو تکم ادای آزمایا و اما وہ باش
کہ اول الوقت ضوان اللہ اوب اچہ در کفار و
چہ در رفتار و کردار پیشہ و عادت خود ساختہ یا
جیرہ خواران کو دکان کہ معصوم سلام اللہ علیہ
میفرماید الادب صورۃ العقل عقل اگر صورت خارج
کیہ و بریت ادب باشد پس ماوری جمیع صفات

حمیدہ را شاید چاکر تامل کنی از تعبیر بصورت
در بابی زبان بہ شام در از من کہ کار بزرگ را
اقتات سینہ خود را وسیع دار کہ آتہ آریاتہ
نعمۃ الصدربہ کوئی روئیمہ بی لذت است خداوند جل شانہ
و خود را نجم آری بے آنکہ لذتی برودہ باشی و شعی
یافتہ چنانکہ در طرف طلا و نقرہ آب و جہان
خوردن سوا ی آنکہ بر جہر و ملا مخالفت امر
خداوند جل شانہ است لذت آن شاید معلوم

منست با آنکه آشامیدن آب عذب در زجاج مصفی
و بلور نهایت نفع است چنانکه از خطبه امیر المؤمنین
سلام الله علیه مستفاد است و نوشتن تسبیح
بالبقری المنقوش من دیاجکم و لا کلت باب البر
بصدور و جاجکم و شربت زلال المارقیق جاجکم
شراب جاری قاریانست که خداوند جل شانہ
فرموده شیطان القار عداوت و شراب قار
میان مردمان بسیار و قال تبارک و تعالی برکن

من عمل الشیطان زینار تا در آب و داخل نمند و
است شفا بخونی آنچه ترازد و کز حق باز دارد و نوعا یا
محرز باشد کل من خلک عن ربک فوجنک
هر کاریر که بی بسم الله توانی گفت یا کرد با آنکه کار
شیطانی است و شرعاً نایست که ندارد بدان
ای پسر عادتند اسعدک الله تعالی و وفقت
باعتبار مرضاته اگر موشیاری گری کن که ثابت و
لطیف و باقی و مضطرب باشی و ترافا و دثور و کنسکی

و اضمحلال درینا بدعینی نفس ازنده بدارین دو
شعر ادرین مقام مناسبتی است شعر و اثبت
ان تجی فت من علاقی من الحس خمس ثم مرکا
و قابل بعین النفس مرات عقلها فکلت حیوة النفس
بعد ماتها سید مروج بحر العلوم اعلی الله مقامه
در ازجوزه خود شعری بدیع میفرماید شعرت قبل
موت فهو احيات ما امون الموت علی ما توا
تا و بشت خدای که وفیه ما شتیبه النفس و ملذ

الا عین خالده و ثابت باشی ثبات و خلود برایین
مربکات که ترا مشاهد است نیست و صورت بند
اگر نظر خود را دقیق کنی ترکیبی نیایی که در آن اجزای
کمال مشاکلت باشد و مشاکلت تمام صورت نکند
مگر آنکه رفع اعراض او ساج از خود کنی تا خلقت
اولی خداوند جل شانہ را ظاهر سازی پس بواسطه
مشاکلت تمام موحدت و ایلاف تمام دستیاب
و ایلاف و تساکل ترکیب و حدانی شود این است
ایزشت بتدنی و تینا کلمه

تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که الارواح
جنوب و مجتهد و نما تعارف منها ایتلف و ما ساکر
منها اختلف پس این تعارف و تشاکل هر چه بیشتر شود
ترکیب و وحدانی تر و با انبساط تر شود پس بدان
ای سپر که معنی خلوه و بیات صحت و انبساط
احاطه که ام چون اس بدستی معنی اس خبر بدانی که بعد از
جوهر کنهها الربوبیه و نیز حدیث قدسی تفسیر تو
عبدی اطمنی اجماک مثلی اقول لشی کن فیکون قول

لشی کن فیکون بدان ای سپر تو مندا شد که الله
که آنچه خداوند جل شانہ در تو ابداع و ابداع نموده است
محبوب نداری از اطاعت کنی که فرموده اند که کمال القوه
الفعل و کمال القدره و مقتدر و پانچ بخواسی در تو نمود
مصحح و یک انطوی العالم الاکبر جد کن تا برفع عرض
و حجب و استار تو بد کنی و بدانی چگونه مویده شود
تا از سر عجاب خلقت و ابداع حکمت و اقصای شوی شاه
ولایت امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید پس

العلم فی السما یُنزل الیکم ولا فی الارض لیصعد الیکم
بل یمکنون فخر و ینکم یخلقوا باخلاق الروحانیین
یقهرکم پس بدان ای فرزند راسی این مقام و کلام
و مدینه و مرام توانی جست مگر متابعت شرع انور
اقدس و پیروی انجیارات و اجبار خانواد و رسل
سلام الله علیهم اجمعین و علمای ملت احمدی فی قهار است
محمدی صلی الله علیه و آله جهد کن تا خود را تابع
اقوال و افعال عالمی از علمای اثنی عشری محمدی کنی

و آسوده در دنیا و آخرت شوی **شرع** دفع غمک
قول الشافعی و جنبل و مالک و المروئی و علی بن ابی طالب
و تابع انما ساقولهم و حدیثهم روی جدامع جبریل
عن الباری سنائی گوید **صرع** من خدای عالم
اوم یاقم جهد کن تا در جوار رحمت حق راضی و مرضی
در الی و خود را بهشتی کنی و داخل عباد و صالحین
ای فرزند سر یک این فو اصل و کلمات که نوشتم
از آیه و خبری مستفاد است و یا ترجمه آن پاری است

و اگر در ضمن فصول کارش نیافت از بیم اطالت کلام
بود و خلاف مقصود ننمود و السلام **خاتمه** بدان
ای فرزند سعادت مند اید که الله بوفیقاته پیغمبر عظیم
و پند برای مرد و خردمند خوبتر از تذکر حال که شکار
نیست تا عبرت کفری یاد مرگ کنی و بیک درم
خود بگری سول خدا صلوات الله علیه و آله منقرض
گفتی بالموت و اعطا اگر موشن داری میدانی که
پیر و پیر بزرگوار است صدر اعظم شایسته ایران

بود در همین کالج که تو خود جانی ارجی سکرانی می نمود
و اینک این قصر خالص از آن بدر دولت و صدر
غرت **شعر** خورق نازده بی نعمان تپی ایوان نوشروا
نشان از طاق دینی نازد و خسرو بی شاستی و چون
نظر بار گیر نمایی می بینی که چه قصور از ملوک و صدور
زمانه خالی است و همه را جایگاه صدور و قبور است
شعر رایت الله سر مختلفا بدور و لا خزن یدوم
ولا السور و قد نبأ الملوك بها قصورا فلیم بق

الملوک والاقصود ای سرزند و قنک الله
بطاعته ازین جمله پند که بر تو خواندم و بر صفحه مان
بنویسم تو این رسالت و مقالات بماند متبادر است
که مرغ در این صفات آراسته ام و ترا حاصل گان
بر این داشته که اثری با و از ندای این قصر است
ما بر نفسی آن نفس لاماره با نور الا ما رحم ربی
سعدی همه روز و پند مردم میگوید و خود میکند
کوش ای سرزند سعادت تو چون از پای که

طینت و حدیث سن و کم روز کاری آلوده بجا
نیستی عای تو بدرگاه حق جل شانہ اقربا جات
مسئول مامول من است مراد حیات و ممات
فراموش کنی و بذر خیر یاد فرمائی که ایشا الله
عاقبت امر این بند بخیر منتهوم باشد اللهم ارحم عوالم
امورنا بالخیر اعادنا الله وایاکم من سر و نفسنا بحق
محمد و آله الطاهین صلی الله علیه وعلیهیم جمعین
مؤلفه و جامعه القعد علی محمد اللو اسانی ۱۵ سهرج

